



سخترانی باب ولایت

حاج حسین خوش لہجر

باب ولایت

بسم الله الرحمن الرحيم

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرجيم، العبد المؤيد،
الرسول المكرم، ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليكم ورحمة
الله وبركاته

خدا شما را خلق کرد، گفت: «وله امر، وله الخلق»، آقای
طباطبایی هم توی المیزانش است، اما این بزرگوار،
دیدم گفته اند، می گوید من تا همین جا فهمیدم که
خدای تبارک و تعالی تمام عالم را خلق کرده است. «هو

الأمر، هو الخلق» یعنی خلق باید امر را اطاعت کند. (آقایانی که موبایل دارند، از آنها درخواست می‌کنم اگر [زنگ] زدند بگویند به قدر نیم ساعت دیگر بزنند. مرتب در گوشت نگیر، برو اینجا و آنجا. مگر از طرف خدا به تو ندا رسیده؟ بگو نیم ساعت دیگر بزن. کاری که به تو ندارد. همین حرفها [است] که می‌زدید، حالا هم می‌خواهد به تو بزند. برای حرف ولایت احترام قائل شو. می‌دود اینجا، می‌دود آنجا (صلوات))

خدا وقتی می‌گوید: «هو الامر، هو الخلق» خدا دلش می‌خواهد که امر خودش را در درجه اول اطاعت کنی؛ نه اینکه حالا یک نمازی و روزه‌ای و این حرفها [باشد]. گفتم به شما، اینها سنت پیغمبر است. سنت پیغمبر

خیلی درست است. یک وقت هم گفته‌ام همه اینها که دارم می‌گویم فلسفه است. سنت پیغمبر درست است. نماز هست، روزه هست زکات هست. ببین، یک چیزش را ثعلبه منکر شد، گفت کافر شد ثعلبه. زکات را منکر شد. پس تمام اینها که هست، درست است اما همه اینها کار است. کار، هم ارزش دارد، هم ندارد. شما یک کاری داری می‌کنی حلال، ارزش دارد؛ یک کاری می‌کنی حرام، آن کار تو ارزش ندارد.

پس خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «هو الامر، هو الخلق» می‌گوید امر من را اطاعت کن. خدا همه اینها که خلق کرده، تمام خلقت که خلق کرده، اگر مقصدش کوه و دشت و بیابان و دریا و خورشید و اینها باشد، [اگر] شما

این خیال را کردی، نظرت کوتاه است، خیلی هم کوتاه است؛ چون که خدای تبارک و تعالی نظرش این نیست، نظرش ولایت است. یعنی نظرش، این دوازده امام، چهارده معصوم است. چرا؟ قبل از اینکه این خلقت را بیاورد، آنها را خلق کرده. حالا با آنها نجوا می کند. آنها با آنها نجوا می کردند. حالا این مرد نادان یک قدری به او جلوه دادند، یک شغل های حساسی به او دادند، دخالت می کند که چه می شود که [خدا] همه عالم را مثلاً به واسطه اینها خلق کرده، به واسطه پنج تن خلق کرده است. آخر، خلق در مقابل ولایت که خواست خداست ارزش ندارد. نمی فهمند. هر کسی الان حرف هایی می زند و ادعاهایی می کند. اینها اگر نفهمند، که

نفهمند. اگر بفهمند کافر به قرآن هستند، کافر به امر خدا هستند.

عزیزم، حالا شیطان چه کار می کند؟ هفتاد سال، هشتاد سال، قال الباقر، قال الصادق گفتید، حالا نمی گذارد بشوی. یک وقت خیالی می شوی، توی خیال می روی، حرف خودت را می زنی. این است که هم برای خودت و هم اینها مشکل به وجود می آوری. مگر کلام خدا، یک کسی باشد از خدا بالاتر، آن وقت ما بگوییم کلامش مطابق اوست. مگر تو «لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد» نگفتی؟ چرا نمی فهمی و گفتی. باید بفهمی و بگویی؛ یعنی هیچ کسی، یعنی هر کسی نیست. او نه زاییده و نه زاییده شده. تمام اینها زاییده شدند. خود

امیرالمؤمنین هم زاییده شده، خود پیغمبر هم زاییده شده. یعنی فرق ائمه، دوازده امام، چهارده معصوم همین است، هیچ فرقی ندارند. آن «لم یلد و لم یولد» است، اینها نه. اما من به نظرم، نظر ولایی من [این است که] خلق، زاییده خلق است؛ یعنی خلق، زاییده خلق است؛ اما اینها زاییده خلق نیستند. اینها نور خدا هستند؛ یعنی اینها از خدا به وجود آمده‌اند. اما هر عالمی که مجتهد باشد، هر کسی می‌خواهد باشد تا حتی انبیاء اینها زاییده شده‌اند. آن خدا؛ یعنی این. حالا خدا خودش هم در یک روایتی، شاید آیه باشد، بنا می‌کند نعمت‌هایی را که به تو داده می‌گوید. آخر، یکی هست که اینها را به تو بدهد بروی آنجا. یعنی می‌گوید هشدار

به تو داده. چه کسی به تو داده؟ کسی هست به تو بدهد؟ کسی می تواند جان به تو بدهد؟ کسی می تواند این دستگاہ‌هایی که در دل شما هست، تصفیه‌ها را بگذارد؟ چرا ما خدا را نمی شناسیم؟ این تصفیه را گذاشته؛ غذایت را، ادرارت را، قلبت را همه تصفیه گذاشته، تصفیه شوید. ببین، یک ذره اینجوری می شود. یکی از این بانوان رفته بود آنجا خانه این بنده زاده، یک ذره رفته بود آجیل بخورد، این عوضی رفته بود، گفت نزدیک بود خفه شود. چون که این اینقدر مجرا گذاشته که این باید مثلاً به مجرای نفس نرود. ببین برای تو چقدر کار کرده. خب، بفرما! گفت نزدیک بود خفه شود. یک ذره آب به گلویت می جهد،

آب باید مثلاً از آن کانال برود، از یک کانال دیگر رفته. ببین چه به سرت می آید. پس تمام وجود تو کانال است. [خدا] کانال بندی کرده. چرا خدا را نمی شناسی؟ کجا خدا را نمی شناسی؟ [وقتی] بالای حرف خدا حرف بزنی. چرا می گوید بدعت گذار را می سوزانمش؟ جزء طاغوت است. چون که یک حرفی به قول ما در مقابل کلام خدا ایجاد کرده. این ایجاد خدا و پیغمبر نیست ایجاد این است. حالا می گوید می سوزانمش. حالا جزء طاغوت است.

مبادا رفقا حرفهائی را ایجاد کنید. راه خودت را برو. تو یک ذره قدرت داری نمی فهمی چه کار کنی. مثل بزغاله که جفت، جفت می زند. چرا جفت، جفت می زنی؟ آرام!

عزیز من، راه خودت را برو. چه کار به این کارها داری؟ مگر تو از دستگاه الهی سر در می کنی؟ ما باید اینقدر که مخالفت نکنیم و مطیع باشیم. «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً» عزیز من، خدا به تو خانه داده، این امانت است. حالا پدر زنت فوت شده، مادر زنت شده، یکی شده، یک ملکی، یک چیزی رفته. چرا می روی؟ لا اله الا الله! این دنیا فساد است. چرا می روی فساد می خری، می آوری در خانه می گذاری؟ مقدسی. چرا می آوری؟ مال تو نیست، امانت است. نماز بخوان شکر خدا را کن. نعمت را خدا به تو داده، چرا این کار را می کنی؟ امروز دنیا فساد است. همه دنیا را فساد گرفته. حالا تو

می روی فساد می خری . حالا می روی فساد می خری . چرا
می خری ؟ امروز رادیو و تلویزیون فساد پخش می کند . تو
هم می خری . چرا می خری ؟ پس تو در باطن باطنت با
آن محشور می شوی . عزیز خودم گفت : بابا ، دیگر راجع
به تجدد کم حرف بزن . گفتیم باشد . اما من
اینجوری اش را می زنم . این طفلک می گوید مبادا یک
مرتبه ، بعضی ها سر بخورند . حرفش درست است اما حالا
اینجوری اش را می زنم . حالا شما حسابش را بکن ، تمام
این عالم که می بینید بد شده ، اینها تقصیر آن است که
ما امر دوازده امام ، چهارده معصوم را اطاعت نکردیم ؛
رفتیم امر خلق را اطاعت کردیم . الان من یکی دوتایش
را به شما می گویم .

اگر همه این مردم که در آن زمان بودند حالا نه همه مردم، چهل نفر به حرف زهرای عزیز بودند، چون که پیغمبر فرمود: علی جان، اگر چهل نفر بودند حقت را از عمر و ابابکر بگیر. حالا که امیرالمؤمنین را اینجوری کرده اند و در خانه نشانند، حضرت زهرا پا شده می رود در خانه مهاجر و انصار با پهلوی شکسته، با صورت نیلی، با دست شکسته، با با بیایید اینجا، بیایید، بیایید، نیامدند. حالا اگر چهل نفر به حرف حضرت زهرا می رفتند، دیگر که عمر و ابابکر به وجود نبود. خب، می رفت گم می شد. پس چون که نرفتند [اینطوری شد].

حالا آمدیم در جنگ جمل [صفین]، حالا معاویه با عمروعاص حساب هایش را کرد، گفت: عمروعاص،

داریم شکست می‌خوریم، قرآن‌ها را سرنیزه کردند. همین لشکر امیرالمؤمنین، همین‌ها، (آخر، یک وقت من جز می‌زنم، مقدس نشوید، [برای این است که] شما بفهمید آخر باید به حرف چه کسی بروید.) حالا همین‌ها گفتند ما با قرآن جنگ نداریم. اگر می‌گوید آن روز من ناراحت شدم، حالا امیرالمؤمنین چه کار می‌کند؟ می‌گوید اینها کاغذ و قلم است؛ «انا قرآن الناطق» منم قرآن ناطق. درست است؟ حالا نرفتند. حالا اینها خیلی طغیان کردند. چون که مالک یک قدری جمعیت داشت که نوشتند حالا، یک قدر زیادی چهارصد تا بودند یا کمتر بودند، می‌جنگیدند. حالا گفتند به مالک بگو بیا، نیایی تو را می‌کشیم. دارد شمشیر برای اسلام می‌زند، خرما در

دهانش می گذارد می مکد، اما دشمن علی است.

ما چه کار می کنیم؟ یک کارهای مقدسی می کنیم، به خیالمان کاری کردیم. عزیز من، تو باید وصل به ماوراء باشی، از ماوراء بگیری اینجا کار کنی، با ماوراء کار کنی. آیا توجه دارید یا ندارید؟ حالا اگر این کار می شد، حرف من این است اگر این این کار می شد و به حرف امیرالمؤمنین می رفتند. [مالک گفت] علی جان، معاویه پایش در رکاب است، دارد فرار می کند، او را از بین می برم. [علی گفت] مالک جان، اگر می خواهی من را زنده ببینی بیا، اگر می خواهی من را کشته ببینی برو بجنگ. فوراً مالک برگشت. حالا اگر آنجا معاویه از بین می رفت، به حرف امیرالمؤمنین می رفتند، دیگر یزیدی

می گذاشت؟ دیگر یزیدی نمی گذاشت، دیگر ابن زیادی نبود. پس به حرف علی نرفتند، به حرف زهرا نرفتند.

جان من، امروز باید به حرف امام زمانتان بروید. چرا می گویم تماشایی نباشید، نگاه توی دنیا نکنید. امروز کسانی حرف می زنند که نباید بزنند. کسانی حرف می زنند که مردم به اینها اطمینان دارند. حالا شما می دانم الان به من می گوئید. می دانم، یقین دارم در شما هست که بگوئید. حق هم داری که بگویی. بگوئید مگر امام حسین نگفته، پیغمبر نگفته حسین، من می خواهم تو را کشته ببینم؟ یا مگر امام حسین خودش قبول نکرده است؟ اگر این کار می شد، بداء حاصل می شد. قربانتان بروم، بداء حاصل می شد. اگر

آنجا معاویه از بین می‌رفت، این مرتیکه، این عنصر کثیف از بین می‌رفت، کسی که گمراه نبود. حالا که امام حسین کشته شده، می‌خواهد مردم را از گمراهی نجات بدهد. اگر آنجا به حرف امیرالمؤمنین می‌رفتند، معاویه نبود، یزید نبود، کسی که گمراه نبود. خب نرفتند به حرف امیرالمؤمنین.

حالا فلانی دارد مصداق درست می‌کند، قرآن اینجوری می‌گوید، فلان چیز اینجوری می‌گوید، پاشو جمع کن بساطت را! آرام! (قربان عبداللہی بروم که می‌گوید آرام، درست می‌گوید. آرام!) آیا فکر کردید یا نکردید؟ پس آنچه که فساد در زیر این آسمان به وجود آمده، [برای این است که] رفتند دنبال خلق. کجا دنبال خلق

می‌روید؟ این بهتر می‌فهمد یا تو؟ او اصلاً فهم ندارد که بفهمد. فهم، ولایت است، او اصلاً ندارد. چرا به من می‌گویی او بهتر می‌فهمد یا تو؟ من در جلوس آن موقع گفتم که آن کسی که یک شخصیت، یک مردم بود گفتم فهم که به این نیست. این درس خوانده. درس به غیر فهم است. اسم و رسم به غیر فهم است. سابقه به غیر فهم است. سواد به غیر فهم است. پدر و مادرت نمی‌دانم که بوده به غیر فهم است. باید توی این حرفها بروید. این حرفها را یک قدری بیاورید با اینها نجوا کنید. آن وقت مگر آن نجوا که کردی آن نجوا خیلی چیزش نکنید، خیلی انتشار ندهید. آن نجوا که وقتی کردی از آن القا می‌شود به تو، می‌فهمی. (صلوات)

همه اینها هست. حالا در زمان امام صادق، به امام صادق می گویند آقا چرا شما قیام نمی کنید؟ ما اینهمه [هستیم] آخر، شاگرد خیلی داشت دیگر، تا چهار هزار تا نوشتند. یک قدری بز آنجا بود. گفت من اگر به قدر این بزها یاور داشتم، حقم را از منصور می گرفتم. کسی را ندارم. حالا می خواهد مصداق بیاورد. حالا می آیند، از طرف خراسان می آیند، از طرف توس می آیند، از نیشابور می آیند، آقا شمشیرهای ما کشیده شده، تمام منتظر امر شماییم. تنور می گذارد می گوید بیا برو این تو. آقا می خواهی ما را بسوزانی؟ یک وقت امام را یک شخص سوزانده می بینند. فکر کرده می سوزاند. همین خوبها، اینها که آمدند امام را یاری کنند. بفرما! حالا چه کسی

می آید؟ هارون مکی. مکی بیا برو این تو. چشم. همین جور کرد گیوه هایش را، می رود. مکی بیا بیرون، آمد بیرون. تو چه داری می گویی؟ تو خانمت به امرت نیست. او آتش به امرش است. دنبال کسی بروید که آتش به امرش است. دنبال کسی بروید که مویش نمی سوزد.

عزیز من، دنبال ادعا نروید. الان من مال این زمان را نمی گویم. البته یک اشاراتی می کنم. زمانی پیش می آید که شما را مجبور می کنند می گویند باید این کار را بکنی. خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، گفت اسمت علی باشد، حسین باشد، تو را می گیرند. کار سخت می شود. من دارم برای آن زمان هم می گویم. اما اگر

این زمان هم اگر تو باشی، مشاور همانی. پس عزیز من چرا ما اینجوری شدیم؟ اگر بخواهی اینجوری باشی، [باید] کم دنیایت گذاشته باشی. وقتی کم دنیایت گذاشته شود، نمی روی دنبالش. مگر دنیا باید به تو روزی بدهد؟ مگر دنیا باید به تو روزی بدهد که اینقدر دنبال دنیا می روی؟ خود دنیا فلج است. می گوید مثل استخوان خوک در دهان سگ خوره دار است. آیا حرف امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را قبول داری یا نداری؟ چرا تو دلال خارجی ها می شوی؟ هی بدو توی مسجد و بدو آنجا و بدو زیارت و زیارت امام حسین و زیارت اینها، مگر قبولت می کنند؟ مگر آن نیست که دارد می آید می گوید من از شیعه هایت هستم. می گوید نه. می گوید

از دوستانت هستم. می گوید وای بر تو، نماز زنها را درست می کردی، یک زن خوش صدا بود، گفתי که مکرر کن. تو پابند او هستی. من پابند فسادم، کجا امام رضا من را قبول می کند؟

پس اینکه به شما گفتم وقتی وارد می شوید بگویید خدایا از سر گناه های کوچک و بزرگ ما درگذر. وارد بشوید. ببین، من عقیده ام این است. اصلاً زیارت [این است که] باید عهد و پیمان کنی با امام زمانت. آقا جان، ما آمدیم در نزد تو، قربانت بروم، خدایا گناه های ما را بیامرز. ما با ایشان عهد می کنیم که دیگر گناه نکنیم. عهد می کنیم ما پیرو شما و مادرت باشیم، پیرو خلق نباشیم. باید با امام عهد و پیمان کنی. آیا می کنی یا

نمی‌کنی؟ چه عهده‌ی می‌کنی؟ من همه‌اش می‌گویم
خدایا، دل اینها را پاکسازی کن. هر محبتی به غیر از
محبت شما دوازده امام، خدا هست بیرون کن، محبت
خودت را جایگزین کن. به تمام آیات قرآن، موه‌های
بدنم می‌گوید، تمام جانم می‌گوید: اگر تو ولایت را
بشناسی، گناه برایت ذلت است. ما نمی‌فهمیم که گناه
هنوز برای ما خلاصه [ذلت است] یک ارزشی داریم.
ولایت نعمت است که به تو داده. نعمت وقتی داشتی،
دیگر گناه نمی‌کنی. تو هنوز برای علی بن موسی الرضا
مشاور درست می‌کنی. تو مشاور درست می‌کنی. عزیز
من، چرا توی خانه‌ات فساد می‌آوری؟ معلوم می‌شود که
به فساد هم علاقه داری. چقدر دروغ گفتند؟ این را

می‌آوری می‌گذاری اینجا چه کنی؟ مگر امام راضی است؟ او راضی است تو این را آوردی؟ آخ! راضی است؟ یا این را به تو داده، نعمت داده، خدا را شکر کنی؟ چه جوابی می‌دهی؟ به تو چه. تو چه چیزی داشتی؟ چقدر این مرد زحمت کشیده؟ چقدر رنج برده، چقدر زحمت کشیده؟ چقدر نخوردن کشیده این خانه را برای تو درست کرده، شکر کن خدا را. این چیست که تویش آوردی؟ در این نوار داد می‌زنم که همه بفهمند. این امانت است، این خانه دست توست. چرا به امانت خیانت می‌کنی؟ ای مقدس، چرا خیانت می‌کنی؟ به تو هم دارم می‌گویم. تو خیال کردی صنار پیدا کردی نعمت است؟ پول برای تو زمانی نعمت است که خرج

امر کنی. آن پول نعمت است. آن پول نجات ولایت است. مگر پیغمبر نمی گوید دو چیز بزرگ می گذارم: یکی قرآن است، یکی عترت. اینها امانت است. حالا آنها امر کردند. امر آنها، هم عبادت است هم اطاعت. (صلوات) عزیز من، قربانت بروم، فدایت شوم این آیه قرآن است دیگر. آنجا خانه خدا، ام القری، خدا امر کرد از آنجا تمام زمین های عالم کشیده شده. تو چرا می روی مکه؟ می روی مکه چهار تا حاج آقا به تو گفتند، دیگه الحمدلله حاج آقاها هم دیگر چیز ندارند، اینقدر هستند که دیگر ده نفر باشند بگویی حاج آقا، نه تا و نصفش گردن می کشد. خب، حالا اینجا بیت خداست. عزیز من، تو باید حالی ات شود، اینجا بیت خداست. حالی ات

شود. من به عموم دارم می گویم، من خصوصی حرف نمی زنم. اگر بخواهم خصوصی حرف بزنم، خصوصی ناراحت می شود. من دارم به عموم می گویم. این نوار من را عموم می شنوند. تو چرا اینجا را بت کده می کنی؟ شکر کن خدا را اجاره نشین نیستی. الان والله من کسی را سراغ دارم، نه یکی دو تا، چند تا، نمی تواند اجاره خانه اش را بدهد. نصف اثاثش را برداشته، نصفش را گذاشته اینجا، آن وقت می گوید این را بده برو. کس سراغ دارم اجاره خانه اش [را ندارد بدهد]، آدم آبرودار [است]، خب عمله است کار می کند، در خفا می رود اجاره خانه اش را از این و آن جمع می کند و به او می دهد. خانه به تو داده، شکر کن خدا را. آن را ببین، این را هم

ببین. چرا شکر نمی کنی؟ بابا جان من، عزیز جان من، گفتم که این بیت خداست. تو هم جهادگری. خانم عزیز، تو هم مریمی، پسر تو هم عیسی است، دختری هم مریم است. چرا بت کده می کنی؟ ما مقدسیم. ما می خواهیم هم ولایت را ببینیم، هم خباثت را. اغلب ماها مقدس ها اینجوری هستیم. هم عبادت را می خواهیم ببینیم هم خباثت را. هنوز چشمی نداری که خباثت را نبینی، ولایت را ببینی، عدالت را ببینی، خدا را ببینی، امر خدا را ببینی. اگر تو این شدی لای امری. به امر اتصالی. عزیز من، تو چه کار می کنی؟ (صلوات)

پس تمام این گناهمایی که زیر این آسمان شده است، کسانی باعث آن هستند که دنبال حرف خلق می روند.

آن مطابق میلشان است پس امر ولایت را اطاعت نکردند. مثال هم آوردم برایتان که در اینجا چه جور شد و چه جور شده. پس عزیز من، شما اصلاً باید یکی گناه را نبینید که بکنید، یکی هم خلق را نبینید که به امرش بروید چون که خلق شما را گمراه می کند. از اول هم شرط کردم و برایتان مصداق آوردم، حجت را به شما تمام کردم. مبادا خلق به تو بگویند بیا گناه کن. با قرآن گمراهت می کند، با روایت و حدیث گمراهت می کند. اما تو اگر دنبالش نروی تو چه کار به آن کارها داری. تو خودت، تولید تو توحید است. تو خودت، وجودت توحید است. چه کار داری به کار مردم؟ به کجا می خواهی بررسی؟ نه، گناه تو را می خواهد به علی برساند، به

پیغمبر برساند؟ وقتی می گویم گوساله می گویند چرا؟ به چه کسی تو را می خواهد برساند؟ والله، ما خیلی خنگیم! ما از گوسالگی دیگر خنگ شدیم. چه کسی تو را به امیرالمؤمنین می رساند؟ چه کسی تو را به خدا می رساند؟ چه کسی تو را به پیغمبر می رساند؟ عزیز من، قربانت بروم، فدایت شوم، بیا دنبال کسی برو که تو را به خدا برساند. چرا دنبال خلق می روی که تو را به خودش برساند؟

حالا باز یک چیزی دیگر، یک وقت تو دنبالش نمی روی، به امرش راضی هستی. این دیگر از آن بدبخت تر است؛ به امرش راضی هستی. برایت مصداق بیاورم؟ این ماهی ها که اینها اینجور می گرفتند، چرا

همه اینها حیوان شدند؟ حضرت می فرماید اینها به آن امر راضی بودند. می گفتند خب، ماهی ها را اینجوری بگیرند، یک قدری اش را ما بگیریم بخوریم دیگر. به آن امر ماهی گیرها راضی بودند. همه شان عنتر و میمون شدند. ناقه صالح را وقتی پی کرد، چرا [همه عذاب شدند؟]. کجا ما بدبخت می شویم؟ ما امر خدا را نمی بینیم امر خلق را می بینیم؛ آن موقع آدم بدبخت می شود. عزیز من، قربانتان بروم، بیایید بروید رد کارتان، چه کار به این حرفها دارید؟ قربانتان بروم، فدایتان شوم، والله، بالله، اینقدر التماس کردم، دیگر خودم خجالت می کشم. خدایا، اینها یک قدری به حرف من اطمینان دارند، مبادا من حرفی بزنم که امر تو

نباشد. من دلم می خواهد من پیام رسان باشم، امر تو را به اینها برسانم. این حرفها مگر کس دیگر [می زند؟] برو ببین کجا می زنند؟ کجا این حرفها پیدا می شود؟ این حرفها از ناحیه وجود ائمه است. قدر بدانید. یک قدری در این حرفها خرد شوید.

حالا تو کجا به ماوراء می رسی؟ تو اگر امر را اطاعت کردی، اصلاً خودت می شوی ماوراء؛ یعنی ماوراء به تو اتصال است. تو را به حضرت عباس، بیایید فکر کنیم. بیایید اندیشه داشته باشیم. عزیزان من. شما همه تان، پدر و مادرتان یا علی گفته. شما به اسم علی در این دنیا آمدید. حالا شیطان می خواهد چه کند؟ می خواهد علی را از شما بگیرد. از چقدر گرفته؟ با عبادت، علی را

می گیرد. چرا من می گویم آن خانمی که یک عمر آمده
اوباشی کرده، حالا مجلس گرفته، می گوید من
نمی خوانم. چرا نمی خواند؟ جایی که علی است نباید
عرق باشد. من گفتم حالا هم می گویم. تمام گناهان او
برای من، آنچه که من عمری ثواب کردم، مال این. اما
آن معرفت ولایتش را به من بدهد. آن معرفت به ولایت
حالا نه که خیال کنی من عبادت کردم، می دهم به او.
آن معرفت به ولایت از دنیا بالاتر است. دنیا خلق است.
معرفت به ولایت وصل به ماوراء است. خیال نکنید من
حالا عقلم نمی رسد. عقل دارد می گوید این کار را کن.
چرا؟ ما در آیات قرآن خیلی توجه نکردیم. هر زمانی آن
که امر است [باید اطاعت شود]، پیغمبرهای آن زمان امر

آن زمان بودند. باید اطاعت کنند. حالا چرا می گوید: «انک لیس من اهلک»؟ این اهل تو نیست. یعنی این بچه، اهل امر تو نیست؛ نه امر، اهل تو نیست. یعنی اهل امر تو نیست. به نوح می گوید. امرش را اطاعت نمی کند. آن امرش امر خدا بود. حالا یک دفعه باز دوباره هشدار به نوح می دهد، یا نوح این پسر است، مبادا او را بخواهی جزء ظالمین بشوی. حالا ما بیشترمان جزء ظالمین هستیم یا نیستیم؟ چه می خواهی تو؟ آیا قرآن را فهمیدیم یا نه؟ بله ایشان اینجوری کرده است و نمی دانم کجایی است و منبرش اینجوری است و ولایی است! برو بابا ببین، این به کجا وصل است؟ مقصدش چیست؟ کجاست؟ آخر، تو کجا

می روی؟ تو آنجا می روی چه چیزی یاد بگیری؟ تو همین هایی که بلدی عمل کن، نگاه به این حرفها کن. کجا می روی؟ نزدیک بود آن حرف را به تو بزنم! (صلوات)

اصلاً پای این منبرها جمع شدن، آنها را تایید کردن است. پای این منبرها رفتن، مقصد اینها را تایید کردن است. کجا می روی آنجا؟ حسین است آنجا؟ یا کمک به بدعت گذار می کنی؟ کجا می روی؟ آرام بگیر دیگر. یک خرده نگاه به بچه ات کن، یک خرده نگاه به خانمت کن، یک عشقی کن. یک خرده بشین، یک خرده حرف بزن. همین حرفها را بزن. اینها را یک قدری توسعه اش بده. کجا می روی آخر؟ آیا می فهمی یا نمی فهمی؟ تو از

حزب الله رفتی، جزء حزب شیطان. کسانی که خلق را اولیاء حساب می کنند، حزب شیطانند. مگر نرفتند دنبال عمر و ابابکر؟ البته من آنها را می گویم. علی را گذاشتند، رفتند دنبال عمر و ابابکر. حالا هم خدا پاداش به آنها داد! گفت: اینها مرتد و کافرند. به تو هم سمت داده، تو خیال کردی نداده برو! کجا می روی؟ عزیز من، قربانت بروم، فدایت شوم، نوکرتم، آرام! تو وصل به ماورایی. می خواهی به کجا وصل شوی؟ به کجا می خواهید وصل شوید؟ خب، به من بگویید دیگر؟ کجا می روید؟ آنجا که می روید به کجا می خواهید وصل شوید؟ مگر آن ماوراء است؟ مگر آن قرآن است، پیغمبر است؟ کجا می روی؟ قربانت بروم، عزیز من، فدایت

شوم، تو بین مقصد آن فرد چیست، تو را به کجا می برد، آخرش چه می گوید. من دلم می خواهد شما فکری باشید، همه تان، چه پیر، چه جوان، فکری باشید. بین، امام سجاد چه چیزی به آن خطیب گفت. خطیب که حرفی نمی زد، مگر ناسزا می گفت به امیرالمؤمنین؟ نه، مگر ناسزا می گفت به امام سجاد؟ نه، فقط تایید می کرد. حالا امام سجاد می گوید: ای خطیب، چرا برای خلق، خدا و رسول را به غضب آوردی؟ جگر من خون است که بعضی ها نمی فهمند. [پیش] چه کسی می روید؟ آخر، تو چه کار می کنی؟ مگر چه می گفت؟ تعریف معاویه و بابایش را گفت. کار دیگر نمی کرد. می فهمی یا نه؟ (صلوات)

چرا گفت بروم بالای چوبها؟ منبری که حرف علی و اولادش نباشد، حرف خدا و پیغمبر و حقیقت اینها نباشد خوب است. نه حرف ظاهر اینها. حرف ظاهر اینها را هم که دارد میزند، می خواهد آن مقصدش را بگوید. این خطیب معاویه، این خطیب است که گفت بروم بالای چوبها. همین بود حرف چیزی که نمی زد، یکی را تایید می کرد. آیا می فهمیم یا نمی فهمیم؟ به روح تمام انبیاء، یک وقت می خواهم انفجار کنم. چرا شما توجه ندارید؟ بعد از چند سال که من دارم اینجا وق وق می کنم، (اگر حرف از خودم بزنم، دارم وق وق می کنم. من مواظبم که حرف غیر اینها را نزنم.) دلم می خواهد شما توجه کنید. قربانت بروم، فدایت شوم، آخرش چه کار می کند.

خطیب، چرا تو خدا و رسول را به غضب آوردی برای خلق؟ امام سجاد حرفش را زد. آن زمان عمر و ابابکر هم همین طور بوده. اینها را به غضب می آوردند، حرف عمر و ابابکر و اینها را می زدند. من بیشتر دارم آن زمان را می گویم. اما توجه کنید من چه می گویم. قربانتان بروم، فدایتان شوم، به قدری کار مشکل است می گوید: اگر یکی با دین از دنیا رفت، ملائکه آسمان تعجب می کنند. چرا؟ هنوز ما دست از غیر امر برداشتیم. یک کاری را غیر امر می کنیم می گوئیم که این امر است یا می گوئیم عیبی ندارد. برای خودمان یک قدری این را ردش می کنیم. چرا این کار را می کنی؟ عزیز من، قربانت بروم، چرا این کار را می کنی؟ چرا توجه به این داری؟ اگر

نخواهی نگاه به آن نمی کنی. پس آن را می خواهی. حالا که نگاه به آن می کنی، با آن محشور می شوی. خوب شد؟ اگر نخواهی که نگاه نمی کنی. اما چرا می گوید نگاه به صورت مؤمن کن، انگار خدا را در عرش زیارت کردی؟ پس خوست بیاید از مؤمن، چون که خوست بیاید از ولایت مؤمن. حالا تو خوست می آید که نگاه می کنی. حالا که خوست آمد با آن مشترک می شوی. درست است یا نه؟ پس مشترک نباشید. جانم، قربانتان بروم، به آن واعظ اصفهانی گفتم این جوانها شجره توحیدند. تو ولایت تویشان بنشان، چرا خلق می نشانی؟ بیچاره، گریه کرد. اصلاً تکان خورد. گفت ما چندین سال است درس خواندیم و نفهمیدیم. خدا رحمت کند حاج شیخ

عباس را همین را می گفت. گفت: خوب خواندیم و خوب گفتیم و خوب نفهمیدیم. یعنی چه؟ می گوید یعنی حرفمان را از روی نفهمی زدیم به مردم. (صلوات)

الان امیدوارم همه تان تجدید کنید با امام زمان، با امام خودتان یعنی با علی بن موسی الرضا، عهد و پیمان کن. آقا جان، حد را که خدا از گردن ما برداشت، ما آمدیم در نزد تو تجدید می کنیم که دیگر گناه نکنیم. شما ما را نگه دارید. عزیز من، ما باید اینها را واسطه بدانیم. بدانیم ما ارزش نداریم که خودمان از خدا چیزی بخواهیم. چرا تمام عبادت اهل تسنن به باد فنا رفته است؟ «هباء منثورا» می بینند به دست نمی آید. عبادتی که بی علی باشد، به دست نمی آید. یعنی وجود نیست؛

اما عبادتی که با علی باشد خودش وجود است. آن درد تو را دوا می کند. چرا پیغمبر رفت به معراج گفت قصرهایی می ساختند، می ایستادند؟ گفتم چرا؟ گفت ما مصالح نداریم. یکی گفت مصالح چیست؟ گفت یک صلوات بر تو. چقدر صلوات ارزش دارد. آن صلواتی که بر محمد [بفرستید] چرا برای انبیاء دیگر اینقدر [ارزش] به آن ندادند؟ چرا آنها را نگفته تا حتی ابراهیمش را؟ ابراهیم خوب است، سلام الله علیه است. بعد از پیغمبر اکرم ایشان است. اما خدا نگفته است که اطاعت کنید ابراهیم را. یعنی به خلقت، به آسمان نگفته. چرا گفت اطاعت کنید پیغمبر را؟ چرا اینهمه ارزش دارد؟ یک دانه صلوات اینهمه ارزش دارد؟ چرا منحصر است به پیغمبر؟

چرا؟ پیغمبر علی را افشاء کرد. کسی دیگر نکرد. تمام ارزش هر شخصیتی در خلقت به واسطه ولایت است. اگر روایت و حدیث هم می‌گویی [بگو]، می‌گویند هفتاد پیغمبر اگر یک خدشه راجع به ولایت داشته باشند، می‌سوزانمشان. یعنی خدا عصمت خودش را می‌سوزاند؟ نه والله. عصمتش گرفته می‌شود، اگر علی نداشته باشد؛ [تا حتی] اگر پیغمبر هم باشد، البته به غیر از پیغمبر آخرالزمان. او ولی است. او خودش عصمت است. او خودش عصمت الله است. نگویند اینجوری می‌گویند. من انبیاء دیگر را می‌گویم. عصمت یعنی اشاره‌ای راجع به ولایت. یعنی حرف دیگر نرنی. حالا این عصمت می‌رود بالا. یا محمد، اگر حرف از خودت بزنی رگ دلت را

قطع می‌کنم. نمی‌گویند می‌سوزانمت؛ اما انبیاء دیگر را می‌گویند می‌سوزانمتان. چون که او ولایت دارد مویس هم نمی‌سوزد پیغمبر. اما چرا می‌گویند اگر انبیاء دیگر خدشه ای راجع به ولایت داشته باشد، او را می‌سوزانم؟ حالا تو را نمی‌سوزاند؟ چرا مصداق درست می‌کنید؟

قدر این حرفها را بدانید. عزیز من، اگر بعد از من این حرفها را کسی زد به من لعنت کنید. غیر ممکن است بزند. چون که زمان مرتب بدتر می‌شود. الان خدا نعمتی را به من داده، به دینم قسم، شبها که حال پیدا می‌کنم، مرتب می‌گویم، مرتب می‌گویم، موفقیتها را می‌گویم ولایت را می‌گویم، همه را می‌گویم..، عرش و فرش و اینها را می‌گویم، کجا رفتم را می‌گویم، آخر

می‌گویم خدا من شکرانه این رفقایم را هم نمی‌توانم کنم. شما هم باید شکرانه من را کنید. شکرانه این است که حرف من را بشنوید. شکر من راجع به شما [این است که] در جلسه حاضر شوید. شیطان شما را بازی ندهد بروید. به دینم، من خجالت می‌کشم. حالا هم من به آن دو نفر شبها دعا می‌کنم. من وظیفه‌ام دعا کردن است، وظیفه‌ام «هل من ناصر» است اما من تا زنده‌ام، زیر بار غیر امر نمی‌روم. غیر ممکن است بروم؛ یعنی تمام جان مرا مقراض کنند، من زیر بار غیر ولایت نمی‌روم. چون که اگر بروید، شما هم همین جورید شخص را از ولایت بالاتر می‌دانید. رفتید زیر بارش. آیا می‌فهمیم؟ آیا می‌فهمیم یا نمی‌فهمیم؟ قربانتان بروم، فدایتان شوم،

من شما را می‌خواهم ملکوتی کنم. ملک بیاید نوکر تو بشود؛ اما تو بیا امر را اطاعت کن، تا ملک بیاید نوکر تو شود. چرا می‌گوید ملک به سرت می‌ریزم؟ می‌گوید یعنی اینها در اطاعت تو هستند. اما به ملک هم امر خدا را کنی. تو به غیر از امر باید چیزی در کالبدت نباشد. تو چند تا چیز در کالبدت است. به جان امام رضا، یک نفر است الان در مجلس است اسمش را نمی‌آورم، گفتم: خدایا، آن خوشی‌ها که در خارج کرده از دماغش نکشی. شفایش بده، خوب باشد. او دیگر توبه کرده اینها را. گفتم آن خوشی‌ها که در خارج دیده، نکشی از او. از تو می‌کشد. مگر تو را ول می‌کند؟ آره؟ خوشی به غیر امر بازخواست دارد. خوشی امر، آن التجاء دارد. التجاء یعنی

انبیاء، یعنی پیغمبر، یعنی امیرالمؤمنین، التجاء می کند؛ خدا این شیعه من را پیامرز. خدایا، این دوست من را پیامرز. خدایا، این دوست من ماورایی باشد. اما عزیز من، گناه چه کارت می کند؟ چرا؟ چرا می گوید جنب از حرام تمام هیكلت را نجس می کند؟ چرا یک دست زدی، دستت را چیز می کند؟ دزدی می کند، می گوید از اینجا قطعش کن. چرا؟ خیانت کرد. دزد زد. آیا تو دزد ولایت نیستی؟ چرا می گوید که این جنب از حرام اینجوری است؟ همه جانت نجس است. باید با آب دولم چیز کنی، غسل کنی. آخر این نوار من را کس دیگر می شنود اینها مال شما نیست که من بگویم. یعنی یک دفعه این، همان سان که بدن جنب از حرام دارد

نجاست از آن می‌ریزد بیرون، این هیکل تو نجس شده. چرا می‌گوید با آب دولم؟ می‌گوید همان سان که این نجاست دارد در می‌آید، این آب داغ نباشد که این فوراً پاک شود. گناه، وجود تو را نجس می‌کند. آیا می‌فهمی یا نمی‌فهمی؟ اما می‌گوید با محرم خودت باشی، به شماره‌های آن مو که در بدن شما و خانمت است، ملائکه طلب مغفرت می‌کنند. چرا؟ خدا می‌گوید تو قدرت داشتی بروی طرف کس دیگر و نرفتی؛ به حلال خودت قانع هستی. حالا خدا اینقدر نظر لطف برایت می‌کند؛ اما زن را با شهوت نخواهید، آن خبرها نیست. شما خانمت را باید از برای امر بخواهی. ناموست است. از او حمایت کنی. تسلیمش باشی و تسلیمت باشد.

خیلی کلاه سر ما می رود عزیز من. چقدر کلاه سرت می رود. حالا رفته. بیا باباجان، الحمدلله هیچ کدامتان کلاه ندارید، فقط کلاه سر من رفته، من کلاه دارم. الحمدلله کلاه ندارید که سرتان برود. (صلوات)

کجا کلاه سرت می رود؟ آن زمان که امر را اطاعت نکنی. شهوت را اطاعت کنی. آن موقع کلاه سرت رفته است. چه کلاهی! در این جو عالم می گویم، جو عالم همه اش گناه شده. من والله همین طور که دارم می روم، می گویم: خدایا، من که نگاه نمی کنم، آیا این زیارت ما چه جوری می شود نمی دانم. باز می گویم یا امام رضا به اتکا تو هستیم که ما را بیامرزی. اصلاً دنیا گناه شده. اما تو می روی گناه را می خری. حرف من این است. چرا

گناه را می خری؟ خب، نخر بابا جان من، عزیز جان من، قربانت بروم. الحمدلله، شکر رب العالمین، جوانان عزیز، خانمهایی دارند که با حضرت زهرا محشور می شوند. الحمدلله خیلی از جوانها تلویزیون را کنار گذاشتند. خدا انشاءالله که خانمهایشان را با حضرت زهرا محشور کند. چرا؟ اینها آمدند امر را از شهوت بالاتر دیدند. این شهوت است. چرا؟ این جوانان از آنها هستند که نماز می ایستند، خدا مباحات می کند؛ چون که خریداری غیر امر نکردند.

حاج ابو الفضل کجاست؟ خوابیده یا نشسته؟ (سرش درد می کند، نشستند اینجا). یک حمد بخوانید برای این سرش خوب شود. خدایا درد جزئی ایشان را شفا

بده. خدایا این حمد که خواندیم، روح ما را هم شفا بده، قلب ما را هم شفا بده. قلبی که ولایت در آن تزلزل داشته باشد مریض است. خدایا، قلب همه ما را شفا بده. خدایا، تزلزل نداشته باشیم. این حاج ابوالفضل باطنش یک قدری رفته؛ اما قدری فعالیت می کند باید برود یک خرده بخوابد. یک کاری کند، نمی کند. این فعالیت به او زور می شود. چون که حالا این را می گوییم دیگر، حالا زشت هم هست. آقای حاج ابوالفضل آن موقع مادرش مریض بوده، شیر گاو خورده است. آن وقت اینها که شیر مادر نخورند، اینها باطنشان آن استقامت را خیلی ندارد. الحمدلله شکر کنید. خلاصه ما یک روایت هم از مادرمان بگوییم! من این مادرم اینقدر

شیر داشت، می گفتم بدوش، تو آتش می جوشید. هر کاری می کرد چند تا پیراهن هایش را می پوساند، شیر بیرون می آمد. من که می بینید اینجورم از آن شیرها خورده ام. حالا ان شاء الله امیرالمؤمنین می گویند شیر خداست، ان شاء الله شما هم از سرچشمه ولایت شیر بخورید که ان شاء الله شما هم استقامت راجع به گناه داشته باشید، گناه نکنید.

خدایا، عاقبتمان را به خیر کن.

یا امام رضا، تو را به حق جوادت قسمت می دهیم، همان سان که درخواست کردم این رفقای من را راه بده.

آقا جان، حالا که راه دادی نگهشان دار.

آقا جان، حالا که راه دادی من هم همین را گفتم، به آنها عطا کن. از تو درخواست می‌کنم به این رفقای من عطا کنی.

خدایا، تو را به حق علی بن موسی الرضا اینها تا سال دیگر هیچ خدش‌های بهشان نخورد و سال دیگر همه‌شان حاضر شوند. مریض نشوند. قلبشان مریض نشود. از خانه تو بیرون نروند.

یا امام رضا، نگهشان دار.

یا امام رضا، تو را به حق جوادت دعای من را در حق اینها مستجاب کن.

من از امام رضا خواستم گفتم آقا جان دعای من را در حق اینها مستجاب کن. در حق مریضی‌ها، در حق گرفتاری‌ها. ما که چیزی نداریم که به کسی بدهیم، دعایمان را مستجاب کن که بالاخره اینها خوب باشند. اینجوری گفتیم دیگر. آخر، من در دو جهت فقیرم. یکی فقیر ولایتم، یکی هم تهی دستم. من که چیزی ندارم. الحمدلله شما شکر کنید که والله، دعای من در حقتان مستجاب شده. گفتم خدایا این رفقای من هر وقت دست کنند در جیبشان، پر پول باشد. الحمدلله همه تان همین ساختید. محتاج خلقشان نکن. الحمدلله کدامتان دست در جیبشان کردید پول نبوده؟ بگو ببینم. خدایا این رفقای من یک لیاقتی پیدا کنند، ماورایی

شوند. اگر ماورایی شدند، دیگر عشق و محبت دنیا و اهل دنیا از دلشان کنده می شود. به اهل دنیا می خندند. می فهمند این عمارتها که دارند اینجوری می کنند [برای انسان نمی ماند]. الان یک کسی است خانه اش هفتصد متر بود، همین آدم اسمش را نمی آورم نزول می خورد. حالا یک دفعه گذاشت و رفت. حالا چه بر سرش آنجا می آید؟ چرا؟ محبت دنیا دارد.

خدایا، تو را به حق این علی بن موسی الرضا، رفقای من را قانع و راضی کن. توان انفاق بهشان بده، توان امر بهشان بده. اصلاً توان غیر امر نبینند که بکنند.
(صلوات)

یا علی